

راهبرد عربستان سعودی در قبال بحران یمن (۲۰۱۵-۲۰۱۰)

ناهید حسینی مقدم، بهرام یوسفی^۲

چکیده

در این پژوهش به تحولات کشور یمن از سال ۲۰۱۱ که شروع جدی تر اعتراضات نسبت به نظام حاکم بود، تا سال ۲۰۱۵ که تهاجم عربستان به این کشور اتفاق افتاد بررسی شده و سیاست‌های کشور عربستان در طول این چند سال در رابطه با تحولات یمن مورد مطالعه قرار گرفت. بررسی‌ها و تحلیل‌های انجام یافته نشان از این دارد که سیاست خارجی عربستان سعودی معطوف به بسط نفوذ و حداکثر نمودن امنیت بوده است. در رابطه با کشورهای اسلامی، عربستان کوشیده است تا خود را بعنوان رهبر جهان اسلام مطرح نموده و از آئین وهابیت در جهت جلوگیری از نفوذ و قدرت‌یابی رقبای منطقه‌ای خود از جمله ایران بهره‌گیرد. نفت و ژئوپلیتیک نیز دو عاملی بوده‌اند که سبب اهمیت یافتن عربستان در سطح بین‌المللی گردیده و این کشور با تکیه بر این عوامل توانسته است در سطح بین‌المللی متحدانی را با خود همراه سازد. در مجموع سیاست‌های عربستان در تحولات یمن براساس دو عامل ایدئولوژی و ژئوپولیتیک صورت می‌گیرد.

واژگان کلیدی: عربستان، سیاست، جنگ یمن، تحولات، امنیت

^۱ کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات اهواز (نویسنده مسئول) n.924490@yahoo.com

^۲ استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات اهواز

مقدمه

خاورمیانه از ابتدای سال ۲۰۱۱ شاهد گشایش فصل جدیدی در تاریخ سیاسی خود بود. اعتراضات مردمی که منشاء تحولات عمیقی در خاورمیانه گردید در ۱۷ سپتامبر سال ۲۰۱۰ با قیام مردم تونس آغاز شد. قیام ملت‌های عرب به تدریج از شمال آفریقا به غرب آسیا کشیده شد و بیش از همه در یمن نمود پیدا کرد. در یمن که علی عبدالله صالح بیش از سه دهه قدرت را با تکیه بر موازنه‌های قبیله‌ای، کمک ارتش و نیروهای امنیتی قبضه کرده بود، در نتیجه اعتراضات مردمی مجبور به کناره‌گیری از قدرت شد. روابط یمن و عربستان یکی از عوامل مهم و تعیین‌کننده در آرامش منطقه به شمار می‌رفته است که هرگونه خدشه در این روند آثار امنیتی خاصی را برای منطقه در برداشته است. از نظر تاریخی، سعودی‌ها همواره تمایل داشتند که یمن تحت کنترل آنان و دارای یک حکومت مرکزی ضعیف از طریق نظام قبیله‌ای و گروه‌های سیاسی متفرق باشد. در سال ۱۹۴۳ پادشاهی عربستان و یمن توافقنامه‌ای که باعث پایان جنگ میان دو ملت ایجاد کرد، اما به نظر نمی‌رسید که موضوع مرزها به صورتی مطلق حل و فصل گردد. با آغاز درگیری‌های داخلی در یمن، این کشور به صحنه مبارزه مصر و عربستان سعودی تبدیل شد. در این درگیری‌ها، عربستان از سلطنت‌طلبان که در صدد به دست گرفتن قدرت بودند، حمایت و مصر نیز از نظام جمهوری خواهان حمایت می‌کرد. این منازعه در نوامبر ۱۹۶۲ موجب بمباران چند شهر عربستان سعودی توسط مصر شد. در ۱۹۶۷ با بروز جنگ میان اعراب و اسرائیل هر دو طرف اختلاف خود را در یمن حل کردند؛ به این معنی که ریاض حکومت جمهوری را در یمن پذیرفت.

در اواخر سال ۱۹۸۰ بعد از پایان جنگ خونبار داخلی جنوب یمن که طی آن جنوب ویران شده بود، چاره‌ای جز ائتلاف با شمال نداشت. با وحدت یمن، این کشور در کنار عراق به ویژه در جنگ خلیج فارس قرار گرفت. در ۱۹۹۲ گفتگوها برای حل و فصل مسائل مرزی استمرار یافت، اما با حمایت عربستان از شورشیان یمن در جنگ داخلی ۱۹۹۴ عداوت و دشمنی دو کشور تجدید شد. مدتی بعد تنش‌ها در نجران جاییکه ادعا می‌شود در آن ذخیره‌های نفتی وجود دارد، از سر گرفته شد و در ژوئن ۱۹۹۵ پیمان طائف رسماً تمدید شد. طی جنگ خلیج فارس هرچند یمن موضع بی‌طرف اتخاذ و حمله عراق به کویت و الحاق کویت را رد کرد، اما حمایت از تحریم‌های سازمان ملل یا استفاده از نیروها باعث تیرگی روابط دو کشور شد.

از مهمترین دلایل اختلاف عربستان با یمن، اختلاف ریشه‌دار دو کشور بر سر مسائل نفتی و مرزی بوده است. در معاهده طایف (۱۹۴۳) کنترل سه منطقه نفتی نجران، جیزان، عیصر به عربستان واگذار شد. حتی در ۱۹۸۰ نیز برخوردهایی میان عربستان و یمن بر سر مسائل حقوقی استخراج نفت در مرزها به وقوع پیوست.

که تا مدت‌ها بعد از وحدت یمن ادامه داشت (عطارزاده، ۱۳۸۰: ۲۸). تحولات یمن متأثر از تحولات در کشورهای عربی از ۱۱ فوریه ۲۰۱۱ همزمان با سقوط حسنی مبارک آغاز شد. انقلابیون جوان یمنی به همراه سایر احزاب و گروه‌های مخالف خواستار کناره‌گیری علی عبدالله صالح، رئیس‌جمهور کشور و اصلاحات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی شدند. با آغاز نابسامانی‌ها و اعتراضات مردمی در کشورهای عربی در خاورمیانه و شمال آفریقا، یمن نیز دستخوش تحولات انقلابی شد. اکنون که بیش از ۴ سال از نخستین تحولات سیاسی جهان عرب می‌گذرد کشور یمن در آستانه ورود به دور جدیدی از بی‌ثباتی و بحران قرار گرفته است. کناره‌گیری علی عبدالله صالح در نتیجه اعتراضات سال ۲۰۱۲ و تحمیل عبدربه منصور هادی بعنوان رئیس‌جمهور یمن که با تصمیم شورای همکاری خلیج فارس و حمایت آمریکا صورت گرفت به پایان تحولات اعتراضی در یمن منجر نشد و ناکامی دولت جدید در تقسیم قدرت میان گروه‌های معترض نیز در عمل سبب افزایش تحرکات شیعیان یمنی شد. هم‌زمانی این موضوع با تقویت نیروهای القاعده در جنوب این کشور به تشدید ناامنی و بی‌ثباتی در این کشور منجر شد. تداوم اعتراضات نیروهای انصاراله نسبت به فسادهای حکومتی، وابستگی دولت به غرب و آمریکا و سیاست‌های اقتصادی دولت، تا جایی ادامه داشت که دولت و مخالفان توافقنامه صلح و مشارکت امضا کردند. براساس این توافقنامه رئیس‌جمهور مکلف به فراهم‌ساختن زمینه‌های لازم جهت تشکیل دولت وحدت ملی با مشارکت حوثی‌ها شد. اما پس از گذشت مدت کوتاهی، مخالفان اقدامات دولت را ناکافی و نمایشی خوانده و اعتراضات خود را از سر گرفتند. دور جدید نارضایتی‌ها پیامدهای جدی در صحنه داخلی و منطقه‌ای به همراه داشته است. دامنه این اعتراضات در سال ۲۰۱۴ گسترش بیشتری گرفت و در نهایت معترضان صنعا پایتخت یمن را به کنترل خود درآوردند و کاخ ریاست‌جمهوری را محاصره کردند. در پی این رویداد، رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر و کابینه در اقدامی غیرمنتظره استعفای خود را به پارلمان این کشور اعلام کردند. گرچه درخواست استعفا از سوی پارلمان پذیرفته نشد؛ اما مخالفان، این اقدام دولت را تلاشی برای طفره رفتن دولت از خواسته‌های آنها برداشت کردند و به اعتراضات خود ادامه داده‌اند.

به هر ترتیب، مقبولیت بالا و نفوذ چشمگیر حوثی‌ها در یمن، نگرانی همسایه شمالی آنها را برانگیخت؛ از همین‌رو، عربستان در ۲۶ مارس ۲۰۱۵، تهاجم هوایی خود را علیه انصاراله در یمن با ادعای حمایت از منصور هادی، رئیس‌جمهور این کشور، آغاز کرد. در این عملیات که از آن بعنوان طوفان قاطعیت و بعد از آن بازگشت امید نام می‌برند، قطر، کویت، امارات و بحرین، متحدان عربستان را تشکیل داده و کشورهایی مانند سودان، مراکش، مصر، اردن و ... در تحویل تسلیحات نظامی با ریاض همکاری می‌کنند. عربستان با هدف انکار دخالت

نظامی در تمامیت ارضی یمن، اعلام کرد که اقدام نظامی ائتلاف کشورهای عربی به رهبری این کشور، در پاسخ به درخواست رئیس‌جمهور قانونی یمن، انجام شده است. حمایت آمریکا از عربستان و وعده حمایت‌های لجستیک به این ائتلاف، مشروعیتی را که عربستان در فضای بین‌المللی به دنبال آن بود، برای این کشور تسهیل کرد. علاوه بر این، اجماع کشورهای عربی در شورای امنیت و خواست آنان مبنی بر تحریم تسلیحاتی جنبش انصاراله در یمن، برگ برنده دیگری در مشروعیت بین‌المللی اقدامات ریاض بود (احمدی، ۱۳۹۴: ۷۹).

پیشینه تحقیق

در رابطه با موضوع سیاست‌های عربستان در جنگ یمن، باتوجه به جدید و نو بودن موضوع، تحقیقی صورت نگرفته است. لیکن به لحاظ اهمیت موضوع، پژوهش‌های اندکی در ارتباط با این موضوع انجام شده است که هرکدام از این مطالعات به مقتضای موضوع و محتوای خود بگونه‌ای محدود و موردی به بررسی برخی جنبه‌های این موضوع پرداخته‌اند. در این قسمت به برخی از این مطالعات به صورت اجمالی اشاره می‌شود. کوشکی (۱۳۹۴)، رفتارشناسی سیاست خارجی عربستان در قبال مصر و بحرین بعد از انقلاب‌های عربی، وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۷۵، در فضای پیرامونی خود به‌ویژه در جهان اسلام دارای اثرات عظیمی بوده است. این اثرات، بیشتر از جانب مولفه‌های قدرت نرم انقلاب اسلامی ایران و ارزش‌های منبعث شده از آن برآمده است. در این میان کشور بحرین، بیشترین قرابت را با ابعاد قدرت نرم انقلاب اسلامی ایران در طول سه دهه گذشته برقرار کرده است. در واقع این مقاله تلاشی است در جهت برشمردن مولفه‌های قدرت نرم انقلاب اسلامی در منطقه خلیج فارس و تأثیرات این ابعاد در تحولات انقلابی کشور بحرین. خضری (۱۳۹۴)، جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی دو قدرت موثر در جهان اسلام هستند. این دو کشور نقش مهمی در تحولات منطقه خاورمیانه ایفا می‌کنند. در این مقاله تلاش می‌شود با بررسی تحولات اخیر سه کشور عراق، بحرین و یمن بعنوان سه حوزه نفوذ ایران و عربستان، وجه ریشه‌ای رقابت این دو دولت کاوش و در پرتو چنین وضعیتی، راهکارهای لازم استخراج شود. هدف این پژوهش آن است که نشان دهد ماهیت منازعه منطقه‌ای ایران و عربستان ریشه در ملاحظات ایدئولوژیک ناشی از حاکمیت نظام عقاید و عناصر فکری-ارزشی ناهمسو دارد که رهیافت‌های کشمکش‌زا و شکاف‌آفرینی را در مناسبات منطقه‌ای ایران و عربستان رقم‌زده است.

مظلوم طبائی زواره (۱۳۹۳)، ظهور خیزش‌های اسلامی در کشورهای خاورمیانه یک رویداد غیرمنتظره در سال‌های اولیه هزاره سوم بود. انقلاب صورتی یمن پس از مراحل اولیه از انقلاب تونس و همزمان با انقلاب

لوتوس مصر و خیزش‌های مردمی در خاورمیانه در اوایل سال ۲۰۱۱ رخ داده است و با الگو گرفتن از قیام مردم تونس و مصر وارد مرحله حساس و تأثیرگذاری شد و مردم شعار برکناری عبدالله صالح را سردادند. اما دولت صالح طی سال‌های اخیر با استفاده از تمامی ابزارهای ممکن به دنبال تثبیت وضعیت خود در یمن بوده و با بهره‌گیری از حمایت برخی کشورهای خارجی حتی به استقبال بحران‌هایی نظیر نبرد با شیعیان الحوثی رفته است. ورود به عرصه درگیری‌های نظامی با گروه‌های مبارز شیعی که طی نزدیک به هفت سال، شش جنگ تمام‌عیار با رزمندگان الحوثی را به همراه داشته، رویارویی با انتفاضه مردم سرزمین‌های جنوبی یمن و خطرات ناشی از فعالیت‌های شدید وهابیت در این کشور در کنار ناراضی‌های شدید مردم از اوضاع سیاسی، اجتماعی و به خصوص اقتصادی مهمترین متغیرهای به وجود آورنده این فضای چالش‌زا برای نظام سیاسی این کشور بوده است. عربستان با رواج وهابیت در کشور خود سعی در سرکوب و مقابله با شیعیان داشته و همواره در بیم است تا مبادا شیعیان بحرین نیز در عربستان نفوذ پیدا کنند.

تاریخ سیاسی یمن

کشور یمن با مساحتی بالغ بر ۵۳۶۸۶۹ کیلومترمربع و جمعیتی حدود ۲۴ میلیون نفر در منطقه حساس جغرافیایی واقع شده است. از کل جمعیت یمن حدود ۹۸ درصد مسلمان هستند که از این تعداد ۵۵ درصد سنی شافعی مذهب و ۴۵ درصد زیدی مذهب می‌باشند. از لحاظ نژادی، ۸۶ درصد یمنی‌ها عرب، ۳ درصد هندی، ۱ درصد سومالیایی و حدود ۱۰ درصد بقیه را نژادهای پاکستانی، اریتره، اتیوپی تشکیل می‌دهند. کشور یمن از لحاظ جغرافیایی در موقعیت حساسی واقع شده و در طول تاریخ شاهد اتفاقات گوناگونی بوده است. یمن در دوران باستان قلمرو حکومت‌هایی همچون قبتان، معین، سبا، و حمیر بوده است. ملکه سبا ۹۵۰ تا ۱۱۵ قبل از میلاد بر یمن حکومت کرده است و بعد از ملکه سبا یمن تا قرن ۶ میلادی تحت سیطره حمیری‌ها بوده و در سال ۵۲۵ توسط حبشی‌ها اشغال شد. تلاش یمنی‌ها برای رهایی از سلطه حمیری‌ها منجر به نفوذ اقوام پارسی در زمان اشکانیان در یمن می‌شود. بعد از پاکسازی حبشی‌ها انوشیروان مرزدارانی برای محافظت از مرزهای یمن اعزام می‌کند که بعد از آغاز دعوت علنی به اسلام دو تن از مرزداران ایرانی به نام‌های فیروز دیلمی و زادویه در گسترش اسلام در یمن نقش موثری داشته‌اند. در بین سال‌های ۱۰۳۷ تا ۱۱۷۴ میلادی همزمان با گسترش اسلام نفوذ حکومت اسماعیلیان در یمن را شاهد هستیم. در سال ۱۱۷۴ حکومت اسماعیلیان توسط صلاح‌الدین ایوبی در مصر از بین رفت. و شاهد حکومت نیم قرن وی در این

کشور هستیم که بعد از نیم قرن اوضاع یمن را به عهده قبیله الرسول گذاشت. دولت قبیله الرسول نیز در سال ۱۵۱۷ که پرتغالی‌ها به عدن حمله کردند تجزیه گردید.

عثمانی‌ها به بهانه جلوگیری از حضور پرتغالی‌ها و حفاظت از اماکن مقدسه عربستان یمن را به تصرف خود درآوردند و پاشایی را بعنوان حاکم در صناعا گماشتند. در سال ۱۸۰۴ وهابی‌ها مکه و مدینه را به تصرف خود درآوردند و در منطقه تهامه نفوذ کردند. چند سال بعد سلطان عثمانی از دست‌نشانده خود محمدعلی پاشا خواست تا وهابیون را از منطقه تهامه بیرون براند و در نبردی که در سال ۱۸۳۷ رخ داد موفق به بیرون راندن وهابیون از منطقه تهامه شدند و تعز را که یکی از استان‌های یمن است را به تصرف خود درآوردند. بعد از پایان جنگ جهانی اول و فروپاشی عثمانی، انگلستان بر یمن تسلط یافت پس از دوران جنگ انگلستان طی قراردادهایی مثل قرارداد ۱۹۳۴ طائف بین یمن و عربستان حدود مرزهای یمن را مشخص کرد. پس از سلطه انگلستان و تعیین مرزهای یمن برای تضمین حضور خود در منطقه و مشروعیت‌بخشی به اقدامات خود فدراسیونی مرکب از حکمرانان سرزمین‌های تحت‌الحمايه با حضور عدن شرقی و عدن غربی با نام امارات عربی جنوبی تشکیل داد. این فدراسیون مورد قبول دول عربی و مردم منطقه واقع نشد. شورش‌های اتحادیه-های کارگری (حزب سوسیالیست خلق) ترور مقامات انگلیسی در یمن، مبارزه گروه‌های ملی در گروه جبهه آزادیبخش ملی، بخشی از اعتراضات داخلی علیه انگلستان و فدراسیون بود. در بخش بین‌الملل نیز انتقاد از عملکرد انگلیس در قبال مخالفان مورد انتقاد دولت‌های عرب و جناح چپ انگلستان قرار گرفت و در نهایت تصویب قطعنامه ۱۹۴۹ سازمان ملل متحد که توسط گروه ضداستعماری سازمان تهیه گردید که در آن حق تعیین سرنوشت جنوب عربستان و انتخابات تحت نظارت سازمان ملل خواسته شده بود. در نتیجه رخدادهای داخلی و بین‌المللی انگلستان در سال ۱۹۶۴ موافقت نمود که فدراسیون امارات جنوبی در سال ۱۹۶۸ به استقلال دست یابد. در این میان در سال ۱۹۶۲ با کودتای عبدالله سلال سیستم امامت زیدی در یمن از بین رفت و سیستم جمهوری در یمن برپا شد.

ویژگی قبیله‌ای یمن بین سال‌های ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۷ تحت تأثیر سیاست‌های دو بلوک رنگ بیشتری به خود گرفت. عده‌ای از قبایل جنوب همراه با نیروهای جمهوری خواه مورد حمایت رژیم ناصر در مصر می‌جنگیدند و حال آنکه عده‌ای در شمال از حکومت سنتی امامان زیدی حمایت می‌کردند. و بالاخره در سال ۱۹۶۷ تحت تأثیر رقابت‌های دو بلوک، یمن نیز مانند آلمان، کره، ویتنام به دو بخش جمهوری یمن عربی یا یمن شمالی و جمهوری دموکراتیک یمن یا یمن جنوبی تقسیم شد. در یمن جنوبی قحطان محمد الشعبی در ۳۰ نوامبر ۱۹۶۷ بعنوان رئیس‌جمهور جمهوری دموکراتیک یمن برگزیده شد و عدن نیز بعنوان پایتخت انتخاب گردید. هدف الشعبی اتحاد شمال و جنوب بود و در دوره ریاست‌جمهوری وی روابط شمال و جنوب گسترش یافت

اما با اختلاف الشعبی با جناح رادیکال جبهه آزادیبخش موجب کودتا علیه وی شد و سالم علی ربیع قدرت را در دست گرفت که موجب تغییر در روابط دوطرف شد. در یمن شمالی احمد القشمی از سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۸ رئیس‌جمهور جمهوری عربی یمن بود و صنعا بعنوان پایتخت جمهوری یمن عربی برگزیده شد. در سال ۱۹۷۸ احمد القشمی از طریق کودتا از قدرت برکنار شد و علی عبدالله صالح قدرت را در دست گرفت. وابستگی‌های شمال و جنوب یکی به عربستان و دیگری به شوروی باعث افزایش تنش‌ها گردید و طرفین یکدیگر را به دخالت در امور داخلی و تشدید تنش‌ها متهم می‌کردند. صالح مردم جنوب را به شورش علیه دولت جنوب فرا می‌خواند و این تنش‌ها منجر به درگیری‌های شدید مرزی بین سال‌های ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۹ شد. اوج درگیری‌ها در سال ۱۹۷۹ بود تا اینکه سران دو یمن در کویت با یکدیگر ملاقات کردند و قراردادی را جهت اتحاد دو یمن امضا کردند. دهه ۸۰ میلادی دهه تنش‌زدایی بین دو یمن بود و طی این دهه طرفین برای رسیدن به هماهنگی‌های بیشتر قراردادهایی را به امضا رساندند.

بحران یمن

از جمله کشورهایی که بلافاصله پس از گریز زین‌العابدین بن علی از تونس، ناآرامی‌ها و تظاهرات گسترده‌ای را به خود دید، یمن بود. این کشور برخلاف مصر و تونس، بحران‌های متعددی را پیش از دگرگونی‌های اخیر خاورمیانه، از سرگذارنده است. گسترش موج قیام ۲۵ ژانویه مصر، تب اعتراضات در یمن را تا حدودی پایین آورد و جهت‌گیری اعتراضات را تا مدتی تحت تأثیر قرار داد و یمنی‌ها همچون سایر شهروندان عرب، دیدگان خود را به قاهره دوختند. به همین دلیل بلافاصله پس از سقوط مبارک در ۱۱ فوریه سال ۲۰۱۱، تظاهرات گسترده یمنی‌ها با هدف سرنگونی علی عبدالله صالح، رئیس‌جمهوری سه دهه‌ای یمن، آغاز شد. قیام یمنی‌ها علیه عبدالله صالح، دلایل متعددی داشت و هر یک از گروه‌ها و تشکل‌های یمنی، با انگیزه‌های خاص و برای تحقق اهدافی ویژه حول محور هدف اصلی، یعنی سرنگونی صالح، گرد آمدند. استبداد حکومت اقتدارگرای صالح و تداوم حکمرانی وی به مدت ۳۲ سال با تکیه بر شکاف‌های اجتماعی و فرقه‌ای و اختلافات قبیله‌ای، تمامی امیدها را به اصلاح حکومت صالح از بین برده بود. علاوه بر حکومت غیردموکراتیک، ناکارآمدی صالح در فائق آمدن بر مشکلات اقتصادی و فقر گسترده که خود مولد بحران‌ها و مشکلات دیگری چون افزایش فعالیت القاعده و پیوستن جوانان یمنی به آن، شدت گرفتن تب تجزیه‌طلبی در جنوب به دلیل شرایط بغرنج اقتصادی و تبعیض سیاسی و جنگ‌های حوثی‌ها به دلیل حاشیه‌ای شدن مناطق شمالی، به تدریج بر تعداد

مخالفان وی افزود؛ بنحویکه پس از آغاز اعتراضات گسترده در فوریه ۲۰۱۱ علیه صالح، اکثر نیروهای اثرگذار در جامعه یمن از آنها حمایت کردند.

بحث عمده عرصه سیاسی یمن که تا پیش از بحران کنونی به صف‌بندی طرفداران و مخالفان صالح در مقابل یکدیگر انجامیده بود، مسئله اصلاح قانون اساسی در راستای ایجاد امکان کاندیداتوری مجدد علی‌عبداله صالح در انتخابات ریاستی آینده بود. پس از اصلاح قانون اساسی در سال ۲۰۰۱ که در یمن به صفر کردن کیلومتر معروف است و براساس یکی از بندهای اصلاح شده، صالح می‌توانست از زمان انجام اصلاحات، برای دو دوره کاندیدای ریاست جمهوری شود. اعتراضات فراوانی از سوی اپوزیسیون رسمی (قانونی) و غیررسمی (غیرقانونی) یمن علیه وی صورت گرفته است. جالب آنکه در سال ۲۰۱۰، حزب حاکم درصدد تعدیل مجدد قانون اساسی جهت ایجاد امکان کاندیداتوری مجدد صالح در انتخابات ۲۰۱۳ بود. اما این طرح، که کلیات آن به تصویب پارلمان یمن رسیده بود، باتوجه به تحولات یمن و وعده صالح مبنی بر عدم کاندیداتوری مجدد، به فراموشی سپرده شد (Bankston, 2003: 612-614). پیش از آغاز تظاهرات گسترده یمنی‌ها به تاسی از ملت‌های تونس و مصر، اعتصابات نمایندگان اپوزیسیون در پارلمان و تظاهرات محدود مخالفان در اعتراض به تعدیل قانون اساسی در جریان بود، اما این حرکت هیچگاه به جنبشی فراگیر تبدیل نشد؛ زیرا از یک‌سو یمنی‌ها تحت فشارهای اقتصادی و معیشتی فرصتی برای توجه به مسائل سیاسی نداشتند و در مجموع هیچگاه بطور جمعی و در چهارچوب جنبشی اجتماعی و فراگیر سیاسی نشدند و از سوی دیگر، زیرکی صالح در بهره‌گیری از شکاف‌های اجتماعی-قبیله‌ای و اختلافات میان قبایل عمده در راستای پیشگیری از متحد شدن قبایل مخالف و نیز تضعیف رقبای بالقوه خود، مانع حرکت جمعی یمنی‌ها بوده است. اما ورود متغیر خارجی قیام‌های تونس و مصر به عرصه سیاسی بحران خیز یمن، علاوه بر افزایش علاقه‌مندی مردم به مشارکت در اعتراضات سیاسی، توان رژیم صالح را در بهره‌گیری از شکاف‌های اجتماعی، باتوجه به گرد آمدن اکثر نیروهای مخالفان بر محور هدف‌های مشخص، از آن گرفت. بدین ترتیب یمنی‌ها که از دیرباز خواستار دگرگونی و اصلاح رژیم حاکم بر یمن بودند، از زمان سقوط مبارک در ۱۱ فوریه سال ۲۰۱۱، به تظاهرات گسترده در اکثر شهرهای یمن و تحصن در میداین اصلی این شهرها که به میداین تغییر معروف شدند، دست زده و خواستار برکناری صالح و تغییر رژیم حاکم بر یمن شدند.

رژیم صالح در ابتدا حتی‌المقدور از کاربرد خشونت امتناع می‌ورزید و در تلاش بود تا با معترضان به توافق رسیده، بحران موجود را از مجرای سیاسی مرتفع سازد. صالح خود بارها بر حمایت از حقوق شهروندان در تجمع مسالمت‌آمیز و نیز آزادی بیان تأکید کرد. اما به تدریج و با رد کردن ابتکارهای وی برای پیشبرد راه‌حل سیاسی، کاربرد خشونت از سوی وی افزایش می‌یافت. به علاوه موضع تردیدآمیز آمریکا، وی را به کاربرد

خشونت بیشتر جهت کنترل اعتراضات تشویق می‌کرد. لذا به تدریج خشونت علیه معترضان افزایش یافت و تعداد کشته و زخمی شدگان بالا رفت. این نوع برخورد صالح و رادیکال شدن معترضان و تأکید بر لزوم سرنگونی وی از سوی اپوزیسیون، شکاف‌هایی را در میان حامیان سنتی صالح به وجود آورد. این شکاف‌ها به ویژه پس از ۱۸ مارس ۲۰۱۱ یعنی روزی که تک‌تیراندازان نیروهای وابسته به رژیم اقدام به قتل عام خونینی در صنعا کردند که نتیجه آن بیش از ۵۰ کشته و صدها زخمی بود، گسترش یافت. استعفاهای متعدد از سوی دیپلمات‌ها، نیروهای امنیتی و ارتش و قبایل و اعلام حمایت از خواسته‌های قیام‌کنندگان، حتی از نزدیک‌ترین افراد به علی عبدالله صالح، شکنندگی موضع وی را در مقابل معترضان افزایش داد. صالح تا آن زمان با تکیه بر مثلث ارتش، نیروهای امنیتی و قبایل، حکمرانی کرده و بر بحران‌ها فائق می‌آمد؛ اما طولی نکشید که شکاف‌های گسترده‌ای در ارتش و قبایل حامی صالح به وجود آمد و تنها نیروهای امنیتی به صالح وفادار بودند. اما جدا شدن علی محسن صالح، که دومین مرد یمن به حساب می‌آمد و پیوستن وی به قیام‌کنندگان، ضربه سنگینی به وحدت ارتش و پشتیبانی آن از علی عبدالله صالح به شمار می‌رفت. علی محسن نه تنها در حمایت ارتش از صالح شکاف ایجاد کرد بلکه همچنین با توجه به اینکه از خاندان الأحمر، رقبای درون قبیله‌ای صالح در قالب کنفدراسیون قبایل حاشد می‌باشد، شکاف غیرقابل جبرانی در میان پشتیبانان قبیله‌ای صالح ایجاد کرد (احمدیان، ۱۳۹۰: ۵۷).

این دگرگونی نظامی-قبیله‌ای از چند نظر ضربات مهلکی به دوام حکمرانی علی عبدالله صالح به شمار می‌رفت: نخست آنکه علی محسن الأحمر از دیرباز بعنوان گزینه‌ای برای جانشینی صالح مطرح بود و مسئله خلأ قدرتی که در تبلیغات رسمی مطرح می‌شود و براساس آن پس از صالح کشور با این خلأ مواجه می‌شود را مرتفع می‌سازد. دوم آنکه استعفای علی محسن الأحمر و سایر رهبران کنفدراسیون حاشد، به استعفای بسیاری از فرماندهان نظامی و پیوستن آنها و بسیاری از رهبران قبایل به معترضان انجامید و سوم آنکه این امر جایگاه صالح را در میان دو نیروی اصلی حامی وی یعنی ارتش و کنفدراسیون قبایل حاشد، تضعیف کرد. با آغاز اعتراضات پراکنده و پیش از آغاز تظاهرات گسترده در ۱۱ فوریه، صالح در ۲ فوریه اعلام کرد مجدداً برای پست ریاست جمهوری کاندیدا نخواهد شد و فرزندش احمد را نیز جانشین خود نخواهد کرد. اما به رغم این وعده‌ها اعتراضات گسترده آغاز شد. صالح در نیمه و اواخر فوریه دو طرح دیگر برای خروج از بحران ارائه داد که در اولی دعوت به اصلاح قانون اساسی و انتقال بسیاری از اختیارات وی به پارلمان کرد و در دومی علاوه بر پیشنهاد پیشین، اپوزیسیون را برای تشکیل دولت وحدت ملی دعوت به مذاکره کرد. اما هیچیک از پیشنهادهای صالح از سوی معترضان پذیرفته نشد. اپوزیسیون رسمی نیز که بین خواسته‌های معترضان و

پیشنهادهای صالح در نوسان بود، با کاربرد خشونت از سوی صالح و به ویژه با مشاهده پتانسیل معترضان در ایجاد تغییر، خود را بطور کامل در صف معترضان و در مقابل رژیم صالح قرار داد. روشن‌ترین نتیجه این دگرگونی‌ها گذار یمن از علی عبدالله صالح، پس از ۳۲ سال حکمرانی است. سه اهرم داخلی ارتش، قبایل و معترضان، اپوزیسیون و نیز عامل خارجی و نقش و سیاست آمریکا در قبال تحولات یمن، جملگی در کنار یکدیگر اوضاع را پیچیده‌تر کردند (همان، ۵۹). عامل خارجی اثرگذار در تحولات نیز سیاست اتخاذی ایالات متحده است. آمریکا به دو دلیل عمده اتحاد با صالح در جنگ علیه تروریسم و بطور مشخص سازمان القاعده در شبه جزیره، و نیز ترس از سرایت دگرگونی‌های یمن به کشورهای همجوار و به ویژه عربستان و اثرگذاری آن بر تولید و قیمت نفت، سیاست کاملاً تردیدآمیزی را در قبال تحولات یمن اتخاذ کرد؛ زیرا آمریکا از یک‌سو نمی‌توانست، به دلیل عدم وجود جایگزین مطمئنی همچون ارتش مصر برای مدیریت دوره انتقالی، همچون مبارک به راحتی از صالح بگذرد و از سوی دیگر، نمی‌توانست به وضوح و بدون توجه به هزینه‌های احتمالی مترتب بر حمایت از صالح، در مقابل خواسته‌های معترضان ایستادگی کند. اما با به دراز کشیدن تحولات و اصرار معترضان بر کناره‌گیری صالح و ناتوانی صالح در فائق آمدن بر بحران، آمریکا نیز به تدریج از تردید خارج شد و باتوجه به سیاست‌های اعلانی و اعمالی آن، تنها درصدد کنترل و مدیریت دگرگونی‌های شتابان یمن و لزوم گذار از صالح را پذیرفت. مجموعه این عوامل دگرگونی‌های یمن را به نقطه گذار از صالح رساند. نکته حائز اهمیت آن بود که یمن بعد از کناره‌گیری صالح از قدرت، با سه بحران اساسی مواجه بود که با صرف کنار رفتن صالح، مرتفع نمی‌شد؛ تجزیه‌طلبی در جنوب، قدرت‌گیری حوثی‌ها در شمال و گسترش فعالیت القاعده (Lynch, 2012: 110-116).

جنگ‌های داخلی

حوثی‌ها جماعتی زیدی مذهب هستند که از سال ۲۰۰۴ با دولت مرکزی درگیر شدند. حوثی‌ها اسم خود را از رهبر معنوی خود یعنی بدرالدین حوثی گرفته‌اند. بعد از اتحاد دو یمن حوثی‌ها حزب‌الحق را تأسیس کردند و در سال ۱۹۹۷ جناح رادیکال حزب به رهبری حسین‌الحوثی تشکل جوانان مومن را ایجاد کردند. رابطه حوثی‌ها با دولت مرکزی تا سال ۲۰۰۳ حسنه بوده است حتی حوثی‌ها در سال ۱۹۹۴ در جنگ تجزیه به کمک دولت مرکزی شتافتند. در سال ۲۰۰۳ همزمان با اشغال عراق و همچنین مخالفت حوثی‌ها با سیاست خارجی و اوضاع نابسامان اقتصادی شروع شد و با تظاهرات مقابل سفارت آمریکا ادامه یافت. دستگیری حوثی‌ها و همچنین درگیری بین دولت و هواداران حوثی در منطقه مران محل سکونت حسین‌الحوثی آغاز شد (سجادپور، ۱۳۹۰: ۱۰-۲۰) و اولین دور جنگ‌ها با کشته شدن حسین‌الحوثی به پایان رسید. این جنگ‌ها

شش دور ادامه یافت و آخرین مرحله جنگ در ۱۱ فوریه ۲۰۱۰ به پایان رسید. در پی این جنگ‌ها عربستان سعودی پس از توافق ۲۰۰۰ جده و حل‌وفصل مشکلات مرزی با یمن در مقابل تجزیه‌طلبان حوثی جانب دولت را گرفت و وارد عرصه درگیری‌ها شد. کارشناسان دو دلیل برای ورود عربستان به مناقشه صعدہ ذکر می‌کنند؛ اول رقابت منطقه‌ای با ایران. بطوریکه پس از قدرت رسیدن شیعیان در عراق و ایستادگی متحدان ایران در لبنان و فلسطین افزایش قدرت شیعیان در یمن نیز باعث افزایش نفوذ ایران در منطقه می‌شود که قابل قبول عربستان نیست. و دوم قدرت‌گیری القاعده که به نظر برخی کارشناسان بعد از پاکستان و افغانستان، یمن و سومالی پایگاه بالقوه برای فعالیت القاعده به شمار می‌رود. پس از جنگ ۱۹۷۹ و وحدت دو یمن در سال ۱۹۹۰ دوباره شمال و جنوب با یکدیگر درگیر شدند که با وساطت سازمان ملل تا حدودی کنترل شد. مردم جنوب احساس می‌کنند در قضیه یکپارچگی فریب صالح را خورده‌اند زیرا وی تمامی امکانات را به حوزه نفوذ خود اختصاص داده است و نیروهای جنوب هنوز هم در شکل حمله به نیروهای دولتی، کمک به القاعده و گروگان گرفتن اتباع خارجی به مبارزه با رژیم صالح می‌پردازند.

اسلام‌گرایی و تحولات یمن

منطقه خاورمیانه به دلیل اهمیت ژئوپلیتیک ویژه خود و نیز دینی و مذهبی، جمعیتی، سرزمینی، نظامی و منابع طبیعی ارزشمند، در طول تاریخ همواره کانون توجه دول بیگانه و قدرت‌های استعماری بوده است. این منطقه به واسطه موقعیت راهبردی و وضعیت سیاسی حاکم بر آن، عنصر مهم و تأثیرگذار بر معادلات بین‌المللی محسوب می‌شود و همواره صحنه نفوذ و منازعات قدرت‌های بزرگ عرصه بین‌المللی بوده و میزان حضور در این منطقه یکی از عوامل در تعیین میزان قدرت جهانی و موقعیت بین‌المللی قدرت‌های بزرگ در عرصه رقابت جهانی بوده است. این انقلاب‌ها در اثر عوامل مختلف از جمله بحران مشروعیت، ناکارآمدی و استبداد حاکم ایجاد شده و وجود حکومت‌هایی گوناگون از قبیل استبدادی (مصر، لیبی، یمن، تونس) و پادشاهی (عربستان، بحرین، ...) در این منطقه و از طرف دیگر حاکمیت دین اسلام بر این کشورها باعث شده است که ماهیت این حکومت‌ها از طرف مردم و گروه‌های مختلف در این کشورها زیر سوال قرار گیرد. که نتیجه آن شکل‌گیری تحولاتی تحت عنوان بیداری اسلامی در این منطقه شده است. این تحولات باعث رشد تمایلات اسلام‌خواهی و قدرت یافتن گفتمان‌هایی بود که تحولات در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه خود را، با رجوع به متون و جنبش‌های اسلام‌گرا طلب می‌کردند. هرچند غرب تلاش نمود با عطف به چهارچوب ذهنی خودساخته خویش مبنی بر الزام رسیدن به دموکراسی، حضور پر قدرت سکولاریسم

است، تحولات کشورهای عربی را صرفاً به خواسته‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی فرو کاهد. با این حال پیروزی اسلام‌گرایان، نشان از آن داشت که عامل تمایل به اسلام و ارزش‌های اسلامی به مراتب قوی‌تر از آنی است که غرب در ابتدا تصور می‌نمود. یکی از کشورهایی که تحت تأثیر این جریانات قرار گرفته کشور یمن می‌باشد که دارای ویژگی‌های سیاسی و قومی و ... خاص خود نسبت به سایر کشورهای خاورمیانه می‌باشد. کشور یمن برخلاف سایر کشورهای منطقه دارای بافت قومی و قبیله‌ای پیچیده‌ای می‌باشد که نقش تأثیرگذاری در تحولات این کشور داشته‌اند (صادقی و احمدیان، ۱۳۸۹: ۲۶۱). لذا باتوجه به نقش اسلام و مسلمان بودن این قبایل که شامل الحوثی‌ها، شیعیان، زیدیه و اسلام‌گرایان وابسته به عربستان و طالبان می‌باشند، تحولات رخ داده در این کشور رنگ‌وبوی اسلامی به خود بگیرد و ایجاد ثبات و آرامش در آینده این کشور به همکاری و هماهنگی این گروه‌ها و قبایل در شکل‌گیری حکومت باثبات ربط پیدا کند (Blumi, 2011: 1).

سیاست خارجی عربستان سعودی

بررسی سیاست خارجی عربستان بعنوان بازیگر مهم منطقه‌ای، نشان می‌دهد که عربستان می‌کوشد تا با اتخاذ یک سیاست خارجی محافظه‌کارانه تهاجمی و نه تدافعی مانع از تسری موج انقلاب‌های منطقه به مرزهای داخلی خود شود. دلیل کاربست چنین واژه‌های آن است که در این نوع از سیاست خارجی، بازیگر می‌کوشد تا ضمن حفظ نظم موجود و خنثی‌سازی مولفه‌های تأثیرگذار برای تغییر در نظم حاکم، این نوع از ممانعت را از طریق دیپلماسی در عرصه سیاست خارجی، ارسال نیروی نظامی و سلاح و حتی اشغال نظامی عملیاتی کند. تحلیل سیاست خارجی عربستان پس از انقلاب‌های منطقه‌ای نشان می‌دهد که عربستان برای حفظ نظم منطقه‌ای تنها ناظر تحولات نبوده بلکه این کشور برای حفظ ساختارهای منطقه‌ای کوشید تا با حضور تمام قد، بر روی مولفه‌های تأثیرگذار در این انقلاب‌ها اثر بگذارد. لذا سیاست خارجی عربستان از یک‌سو محافظه‌کارانه است؛ چرا که تمایل به حفظ وضع موجود دارد، اما همزمان تهاجمی هم هست؛ زیرا تلاش دارد تا با به کارگیری ابزارهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی فضای انقلاب‌های منطقه‌ای را به نفع خود مدیریت کند. برخلاف این رویکرد، سیاست خارجی محافظه‌کارانه تدافعی است که تنها بر ممانعت از ورود مولفه‌های تأثیرگذار بر نظم حاکم و پاکسازی محیط سرزمینی از عوامل تغییر اکتفا می‌کند (مدنی و هواسی، ۱۳۹۳: ۶۵).

عربستان سعودی بعد از انقلاب‌های عربی کوشید تا نظم نوین ایجاد شده در پس این انقلاب‌ها را باتوجه به منافع و علایق خود بازسازی کند. در واقع، مشاهده می‌شود که عربستان می‌کوشد تا برخلاف گذشته که همواره تلاش می‌کرد تا نظم موجود حفظ شود، این بار درصدد بر می‌آید که نظم دوران گذار را براساس اهداف خویش تبیین کند. درحال حاضر نظام سیاسی عربستان سعودی مستبدترین نظام سیاسی منطقه است که به شدت حقوق بشر، حقوق زنان، دموکراسی، آزادی بیان را نقض می‌کند به همین علت یکی از کشورهای است که درگیر بحران‌هایی ناشی از بهار عربی در منطقه خاورمیانه است و تلاش می‌کند تا به نوعی از ورود بحران به کشورش جلوگیری کند. به عبارت دیگر عربستان سعودی به صورت سنتی یک بازیگر محافظه‌کار در منطقه بوده است و در رابطه با تحولات بیداری اسلامی در جهان عرب به دنبال حذف تهدیدات و حفظ امنیت خود است (Barzegar, 2012: 3). رژیم سیاسی عربستان در چارچوب نظام‌های استبدادی قبیله‌ای سلسله‌ای طبقه‌بندی می‌شود. این رژیم اقتدارگرا همواره با تکیه بر سیاست چماق و هویج، تاکنون توانسته است که سلطه خود را ابقا و تحکیم کند (جعفری ولدانی و نجات، ۱۳۹۲: ۱۶۱). در رژیم‌های اقتدارگرا، از آنجا که سازوکار نهادینه شده‌ای برای انتقال قدرت وجود ندارد و سازگاری با تحولات داخلی و خارجی برای رژیم ایستا معمولاً دشوار و حتی غیرممکن است، چنین رژیمی همواره از درجه امنیت به تحولات می‌نگرد و در تعامل با چالش‌های آن، از ابزارهای امنیتی بهره می‌گیرد. اولویت‌های سیاست خارجی عربستان به شدت متأثر از نفت و حرمین شریفین است. این اولویت‌ها به ترتیب اهمیت، شبه جزیره عربستان، جهان عرب، جهان اسلام و سپس عرصه بین‌المللی هستند (احمدیان و زارع، ۱۳۹۰: ۷۹). عربستان سعودی به دنبال سقوط متحدین خود به هیچ وجه نمی‌تواند سقوط یکی دیگر از حکومت‌های سنی در سطح منطقه را تحمل کند، در نتیجه برخلاف سیاست سنتی و میانه‌روی خود، از تمامی ابزارهای موجود حتی توسل به نیروهای امنیتی-نظامی استفاده می‌کند تا مانع از تغییر بیشتر شرایط به ضرر خود شود (نجات و همکاران، ۱۳۹۵: ۲۷). در این میان عربستان کوشیده تا از طریق ابزارهایی که در دست دارد این اهداف را عملی کند. ابزارهای سیاست خارجی عربستان همواره مذهب یا ایدئولوژی و نفت بوده است. اهداف سیاست خارجی عربستان عبارت است از تضمین امنیت داخلی و منطقه‌ای، تأکید بر رهبری جهان اسلام، مخالفت و مبارزه با کانون‌های انقلابی و تقویت و تحکیم مرجعیت سیاسی رژیم‌های وابسته.

سیاست خارجی عربستان سعودی در مورد یمن

دو عامل ژئوپلیتیک و ایدئولوژی در شکل‌گیری سیاست خارجی عربستان در قبال یمن موثر هستند. در هر برهه زمانی یکی از این دو عامل به اهرمی تعیین‌کننده تبدیل می‌شود. شاخصه‌های موثر ژئوپلیتیک در روابط

دو کشور عبارتند از نیروی کار و اختلافات سرزمینی. همچنین مهمترین تهدید ایدئولوژیک برای عربستان را می‌توان نوع حکومت در یمن نامید. موضوع اختلاف مرزی از نظر تاریخی به نیمه نخست قرن بیستم و رقابت خاندان آل حمیدالدین و آل سعود برای بسط نفوذ و حیطة اعمال قدرت خود در شبه جزیره عرب برمی‌گردد. این رقابت و اختلاف بر سر مناطق مرزی و سرزمین‌های دوطرف بین دو پادشاهی، سرانجام منجر به لشکرکشی امام یحیی به عربستان شد. در نتیجه جنگی که در اوایل دهه ۱۹۳۰ رخ داد، یمن شکست خورد و با میانجیگری کشورهای عربی، توافقنامه‌ای بین دو کشور امضا شد که کنترل سرزمین‌های مورد ادعای یمن و نیز سرزمین‌های دیگری در مناطق جیزان، عسیر و نجران را به عربستان سعودی سپرد (Cordeman, 2003: 64). به علاوه سعودی‌ها برای تحقیر آل حمیدالدین، امام یحیی را به پرداخت غرامت جنگی توافقنامه طائف به یمن، حتی با استحاله نظام امامت به جمهوری و وحدت دو یمن مجبور کرد که این مشکل همچنان بر حافظه تاریخی ملت یمن سنگینی می‌کند. پس از امضای توافقنامه طائف در سال ۱۹۳۴، تمامی تحولاتی که در روابط یمن و عربستان رخ داده، متأثر از این توافقنامه و در راستای تقویت یا تضعیف آن بوده است. از یک سو سعودی‌ها درصدد نهایی کردن این توافقنامه و تعیین مرزهای دو کشور براساس آن بودند و از سوی دیگر، یمنی‌ها با استناد به بندی در این توافقنامه، آن را موقت می‌دانستند و از پذیرش آن بعنوان اساس تعیین مرزها خودداری می‌کردند. احساس حقارت یمنی‌ها که در مخالفت آنها با تعیین مرزها بازتاب یافت و نیز جمعیت و توانایی‌های یمن در مقایسه با عربستان (پیش از دوره شکوفایی نفتی) به رواج نوعی یمن هراسی در عربستان منجر شد.

موضوع دیگری که می‌توان در حوزه ژئوپلیتیک در روابط دو کشور بررسی کرد، موضوع نیروی کار یمنی در عربستان است. حرکت نیروی کار یمنی به سمت عربستان که بیشتر ساکن نیمه شمالی بودند، از دهه ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ بطور ثابت رشد کرد. اما در ادامه و در پی موضع‌گیری یمن طی تجاوز عراق به کویت، بهانه مناسبی برای اعمال فشار از سوی عربستان بر دولت استقلال‌خواه یمن متحد فراهم شد. یمن به صراحت به حمایت از عراق یا مخالفت با عربستان برنخواست، بلکه کوشید رسماً بیطرف بماند. با این حال عربستان تصمیم به اخراج حدود یک میلیون کارگر یمنی از خاک خود گرفت (عطارزاده، پیشین: ۷۴). روی دیگر سیاست خارجی عربستان سعودی در مقابل یمن را عامل ایدئولوژی شکل می‌دهد. شاید بتوان نوع حکومت حاکم بر یمن (پادشاهی، جمهوری و ...) را در این قالب گنجانند. می‌توان مدعی شد سعودی‌ها تا پیش از حضور نظامیان در مسند قدرت در یمن چندان به فکر اعمال نفوذ و سلطه خود بر آن کشور نبودند، اما در پی به قدرت رسیدن نظامیان، یمن وارد مرحله‌ای شد که اصطلاحاً جمهوری سوم (۱۹۷۴-۱۹۷۸) یا جمهوری سرهنگ حمدی نامیده می‌شود و طی آن اصلاحاتی در امور داخلی صورت گرفت. در ادامه روندهای داخلی یمن و با وحدت

یمن شمالی و جنوبی در سال ۱۹۹۰، دولت جدید وارد یک دوره انتقالی برای تأسیس سازمان‌های سیاسی ملی شد. گشودن باب انتخابات، احزاب رقابتی و مطبوعات مستقل در جریان وحدت دو یمن، دولت اقتدارطلب عربستان سعودی را نگران کرد (همان، ۷۸). با این حال همه آنچه سیاست عربستان در مورد یمن شکل می‌دهد را نمی‌توان برپایه ایدئولوژی تبیین کرد (Salisbury, 2014).

براساس آنچه در این بخش بیان شد به نظر می‌رسد در مورد رفتار عربستان در مورد یمن شاهد نوعی عمل‌گرایی هستیم. این عمل‌گرایی در هر مقطع زمانی صورتی به خود می‌گیرد که در نگاه نخست، متناقض با مقطع زمانی دیگر می‌نماید. اما در واقع سیاست در هر مقطع متناسب با نوع تهدیدی است که از سوی یمن متوجه عربستان می‌شود.

دلایل رویکرد سیاست خارجی تهاجمی عربستان در قبال یمن

همانطور که بیان شد، می‌توان نتیجه گرفت که سیاست خارجی عربستان در رابطه با کشور یمن و تحولات آن، رویکرد تهاجمی داشته است. از مهمترین دلایل این موضوع می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- مقابله با نفوذ قدرت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران

مهمترین استدلال سعودی‌ها در توجیه تجاوز نظامی به یمن تسلط حوثی‌ها بر یمن با طراحی ایران و تهدیدات آن برای امنیت دولت سعودی، منطقه و تنگه باب‌المندب است. به تعبیر دیگر، ائتلاف به رهبری عربستان سعودی با هدف مقابله با یک تهدید فوری و حیاتی یعنی گسترش نفوذ ایران شکل گرفته است. کشورهای حوزه خلیج فارس اقداماتی مانند افزایش چشمگیر قدرت نظامی، فرستادن مستشاران نظامی و ارائه کمک‌های تسلیحاتی به کشورهایمانند سوریه و عراق، پیگیری برنامه هسته‌ای و حمایت از گروه‌هایی مانند حزب‌الله لبنان از سوی جمهوری اسلامی را دلایلی بر توسعه‌طلبی ایران بر می‌شمرند که این عوامل با ایران-هراسی دامن زده شده از سوی کشورهای منطقه مانند طرح هلال شیعی پادشاه اردن و فرامنطقه‌ای غربی تلاش ایران جهت احیای امپراتوری پارس گره زده و معمای امنیتی را به نفع توسعه‌طلبی ایران حل می‌کنند (رضایی، ۱۳۹۴: ۷۹). عربستان سعودی از جمله کشورهای منطقه است که بعد از سرنگونی صدام در عراق، خود را در رقابت جدی با ایران قرار داده است و تلاش می‌کند تا در برابر ایران نوعی توازن برقرار کند و از رشد روزافزون قدرت ایران جلوگیری کند. به همین دلیل است که به نسبت دیگر کشورهای عربی منطقه رفتاری کاملاً تهاجمی نسبت به سیاست ایران در منطقه دارد (برزگر، ۱۳۹۲: ۲۲۹).

الگوی رفتاری عربستان نشان می‌دهد که دولت آن کشور نمی‌خواهد اجازه دهد که تحول قدرت منطقه‌ای ایران ادامه پیدا کند و یا اینکه ارتقای نقش منطقه‌ای ایران به سکوت بگذرد. بنابراین از الگوی تهاجمی استفاده می‌کند (ترابی، ۱۳۹۰: ۱۶۰-۱۵۸). عربستان به شدت نگران نفوذ منطقه‌ای ایران به ویژه در میان شیعیان است و تلاش می‌کند تا نقش و نفوذ آن را کاهش دهد. در واقع، مقابله با نفوذ ایران در عراق، لبنان، سوریه و نزدیک‌ترین همسایه‌های خود یعنی بحرین و یمن از مهمترین اهداف عربستان در منطقه است. عربستان در سال‌های گذشته در چارچوب رقابت ایران بر سر برتری منطقه‌ای به شدت از گسترش نفوذ جمهوری اسلامی در عراق و لبنان و بحرین و تشکیل آنچه که با عنوان هلال شیعی نامیده می‌شود، نگران بوده و تلاش کرده است که این نفوذ را مهار کند. بنابراین با قدرت‌گیری انصاراله در یمن به شدت احساس خطر کرده است. به همین دلیل عربستان سعودی برای از بین بردن قدرت حوثی‌ها و تضعیف یا مقابله با نفوذ ایران در منطقه، دست به لشکرکشی و جنگ زده است. در واقع، عربستان قدرت‌گیری شیعیان زیدی در یمن را همانند افزایش قدرت منطقه‌ای ایران تعبیر می‌کند و خود را در محاصره شیعیان می‌بیند. به همین دلیل است که این کشور دست به حمله به یمن زده است. مقامات سعودی بر این باورند که سیاست خارجی جدید آنها منافع عربستان را به شکل کامل تأمین خواهد کرد. از نظر آنها این سیاست می‌تواند وزن عربستان در خاورمیانه در حال تحول را افزایش دهد و به شکلی روند امور را دوباره به سود کشورهای عربی با محوریت اهل تسنن تقویت کند. به باور آنها تغییر در کشورهای حامی ایران سبب تضعیف محور مقاومت و تقویت جریان محافظه‌کار با محوریت عربستان خواهد شد. از همین‌رو، به دنبال شکست محور مقاومت به رهبری ایران هستند.

۲- تغییر در موازنه قدرت منطقه‌ای

یکی از اهداف مهم عربستان از رویکرد تهاجمی و حمله نظامی به یمن یادآوری نقش خود بعنوان بزرگ‌ترین قدرت منطقه‌ای است. سعودی‌ها، سال‌ها به دنبال ایجاد یک خاورمیانه با محوریت عربستان هستند. بنابراین به دنبال ایفای نقش خود در تمامی تحولات منطقه هستند؛ اما با این وجود، در همه اتفاقاتی که در منطقه روی داده است با ناکامی و بن‌بست مواجه شده‌اند. آنها با وجود صرف دلارهای نفتی فراوان، نتوانستند نظام بشار اسد را بعنوان یکی از محورهای مقاومت زمین‌گیر کنند. بعد از آن در عراق نیز نتوانستند نظام موردنظر خود را ایجاد کنند؛ پس این ناکامی‌ها و شکست‌های پی‌درپی سبب شده است تا به مداخله نظامی در یمن روی آورند. یمن به دلیل داشتن موقعیت ژئوپلیتیکی و استراتژیکی در منطقه اهمیتی ویژه‌ای دارد؛ به همین دلیل این کشور برای عربستان اهمیت زیادی دارد. عربستان کشور یمن را حیاط خلوت خود می‌داند؛ در

نتیجه طبیعی است عربستان به حوادث داخلی یمن و ناآرامی‌های این کشور هم‌مرز حساس باشد. البته یمن برای عربستان اهمیت راهبردی نیز دارد و این امر دلایلی دارد که اصلی‌ترین آن استقرار یمن در مسیر سه گذرگاه اساسی است. موفقیت‌های روزافزون موقعیت سیاسی اجتماعی انصاراله در یمن، این نکته را به ذهن تصمیم‌سازان سعودی متبادر ساخت که قدرت‌گیری انصاراله، موجب افزایش سطح نفوذ منطقه‌ای ایران شده است. عربستان سعودی نظم منطقه‌ای شکل گرفته پس از تحولات جهان عرب در راستای منافع موجود را قبول ندارد و این توازن قدرت منطقه‌ای را در تقابل با نگاه و سیاست‌های خود ارزیابی می‌کند. به همین دلیل آل‌سعود در پی آن هستند تا با بهره‌گیری از بحران‌ها و فرصت‌های موجود، نظم و توازن قدرت موجود منطقه‌ای را به نفع خود تغییر دهند.

۳- ارتقای جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی

از دیگر دلایل تهاجم نظامی عربستان به یمن ناشی از تلاش مقامات سعودی برای بازسازی و احیای جایگاه دولت سعودی در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی است. درحالی‌که در کنار اهدافی مانند حفظ تمامیت ارضی، امنیت ملی و رفاه ملی، دولت‌ها ارتقای جایگاه ملی را نیز در زمره اهداف سیاست خارجی خود مورد توجه قرار می‌دهند، ارتقای جایگاه ملی می‌تواند به واسطه مولفه‌های مختلفی مانند توسعه اقتصادی یا عوامل مذهبی و فرهنگی و یا ارتقای قدرت نظامی یک کشور دنبال شود. دولت سعودی تاکنون بیشتر تلاش کرده است تا با تکیه بر جایگاه دینی و عنوان خادم حرمین شریفین و همچنین قدرت اقتصادی مبتنی بر صادرات نفت به ارتقای جایگاه ملی خود بپردازد؛ اما به نظر می‌رسد اکنون این کشور تلاش دارد تا از قدرت نظامی خود نیز به صورتی عینی و فعالانه در این راستا بهره‌برد. به عبارت دیگر کادر رهبری جدید عربستان سعودی معتقد است که توسل به ابزارها و رویکردهای سنتی ناکارآمد سبب تضعیف جایگاه ملی سعودی و کاهش نقش‌آفرینی آن در منطقه شده است. بنابراین باید با به کارگیری تسلیحاتی که صدها میلیارد دلار برای آنها هزینه شده است و نمایش قدرت نظامی به ارتقای جایگاه منطقه‌ای سعودی کمک کرد. مورد یمن برای کاربرد قدرت نظامی نیز از این‌رو انتخاب شد که به باور سعودی‌ها مخالفت منطقه‌ای و بین‌المللی و مقاومت و هزینه نظامی کمتری را نسبت به موارد مشابه احتمالی در پی دارد (اسدی، ۱۳۹۴: ۲۴).

تقابل ایران و عربستان

پر واضح است که عربستان سعودی بیش از هر چیز، نگران بالا گرفتن قدرت منطقه‌ای ایران است. حاکمان عربستان برآنند با پیگیری این سیاست‌ها، تا اندازه‌ای از فشارهای درونی و بیرونی بر حکومت خود بکاهد و اصلاحات بنیادی و ژرف در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی و گشودن درهای آزادی به روی ملت را که کابوس هر رژیم خودکامه است، هرچه بیشتر به تعویق اندازد. موضوع یمن همواره از موضوعات مورد توجه ایران و عربستان بوده است. یمن از دیرباز مورد توجه شاهان ساسانی و بعدها از پایگاه‌های سنتی شیعیان زیدی بوده است. لذا شاهان سعودی به علت قرا گرفتن یمن در نقطه استراتژیک جنوبی و آبراه حساس باب‌المنندب از حساسیت ویژه‌ای برای آنان برخوردار بوده است. ایران و عربستان می‌کوشند با تقویت بازوهای نفوذ خود انصاراله و القاعده، دست برتر را در بحران یمن داشته باشند. در واقع موضوع یمن تا آنجا برای عربستان حیاتی بود که برخلاف همه هنجارهای بین‌المللی و البته با چراغ سبز ایالات متحده، یورش هم‌جانبه را بر علیه مردم بی‌دفاع یمن آغاز کند و به از بین بردن تأسیسات زیربنایی این کشور مبادرت ورزد.

عربستان این کشور را بعنوان حیات خلوت خود به حساب آورده است و بطور مداوم در امور داخلی آن دخالت کرده است. پس از گذشت زمان و تقسیم یمن، عربستان تمایل داشت که از یک‌سو یمن شمالی تا اندازه‌ای قدرت یابد که توان مقابله با یمن جنوبی را داشته باشد و از سوی دیگر می‌کوشید تا یمن شمالی بیش از اندازه قدرت نیابد که در این صورت امنیت عربستان با خطر مواجه می‌شد (Katz, 1992: 120). وحدت یمن در سال ۱۹۹۰ چندان خوشایند عربستان نبود. سیاست عربستان همواره بر حفظ دو یمن جدا شده استوار بود و نمی‌توانست کشور متحدی را بپذیرد که از نظر نظامی قوی‌تر از آن و از نظر وسعت و جمعیت دومین کشور شبه جزیره پس از خود باشد. از جمله دخالت‌های عربستان در یمن می‌توان به نقش این کشور در جنگ داخلی یمن در سال ۱۹۹۴ اشاره کرد. علی سالم البیض با حمایت عربستان در می ۱۹۹۴ استقلال جنوب یمن را اعلام نمود. در واقع عربستان با حمایت‌های سیاسی، مالی و نظامی خود تلاش کرد تا یمن را تجزیه کند (نجات و دیگران، پیشین: ۱۵۳-۱۴۹). عربستان پس از شکل‌گیری جنبش حوثی‌ها، تلاش نمود تا با پشتیبانی از حکومت یمن این جریان‌ها را تضعیف نماید و به بمباران و سرکوب حوثی‌ها اقدام نمود (نیاکوئی، ۱۳۹۱: ۲۷). در جریان جنگ‌های صده در سال ۲۰۰۹، عربستان به بهانه قطع رابطه جنبش حوثی‌ها با ایران بطور آشکار در یمن مداخله نظامی کرد.

در مجموع عربستان تلاش کرده است تا با ایجاد ائتلاف و تهاجم نظامی به یمن، جنبش انصاراله را از قدرت سیاسی حذف کند و با چینش جریان‌های همسو در ساختار قدرت، از نفوذ ایران در یمن بکاهد. از سوی

دیگر به نقش ایران در تحولات یمن باید اشاره کرد. اگرچه حوثی‌های یمن از جمهوری اسلامی ایران الهام گرفته‌اند و ایران با حمایت معنوی و سیاسی از حوثی‌ها و انقلابیون قصد دارد که موازنه قدرت منطقه‌ای را به سود خود تغییر دهد. اما در رابطه با میزان نقش ایران در تحولات یمن اغراق شده و نمی‌توان حوثی‌ها را نیروهای نیابتی ایران در جنگ با عربستان تلقی نمود. در واقع میزان تحرک سیاسی و نظامی ایران در یمن کمتر از عربستان است. با این حال دولت منصور هادی و همچنین کشورهای عربی همسو با عربستان، ایران را به کمک تسلیحاتی به انصاراله متهم می‌کنند و ادعا می‌شود که اثرانگشت ایران در یمن مشهود است و این کشور به حمایت مالی، تسلیحاتی، آموزشی و اطلاعاتی از حوثی‌ها مبادرت می‌ورزد (نجات و دیگران، پیشین: ۳۸-۱۳۷). ایران درصدد است تا قدرت خویش را در منطقه خلیج فارس توسعه بخشد که منطقه حساس رقابت بین تهران و ریاض به شمار می‌رود. عربستان همواره سعی کرده است سطح بسیار بالایی از نفوذ سیاسی خود را بین کشورهای منطقه حفظ کند. تشکیل ائتلاف عربی در قضیه عملیات طوفان قاطعیت از همین منظر قابل توجه می‌باشد. تقویت نیروهای مقاومت انصاراله یمن اگر تا قبل از این عرصه تاملاتی چند در درون حاکمیت بود. اما با عریان شدن خصومت عربستان سعودی، می‌رود تا به یک ضرورت حیاتی بدل شود. قطعاً کشور یمن با قرار گرفتن در گلوگاه باب‌المندب از اهمیت ژئوپلیتیکی فراوانی برخوردار است. رویکرد ایران در خصوص سیاست‌های خارجی براساس مکتب نئورئالیست تعریف می‌شود. از دیدگاه مکتب نوواقع‌گرایی که کنت والتز پایه‌گذار آن می‌باشد. این سیستم بین‌المللی است که دولت‌ها را مجبور به تلاش بیشتر برای دستیابی به قدرت به منظور حفظ امنیت خود می‌کند. در واقع رئالیسم ساختاری والتز پیچیده در مفهوم توازن قدرت است. به نظر والتز، تمام واحدهای سیستم بین‌المللی صرف‌نظر از ایدئولوژی و فرهنگ رفتارهای مشابهی دارند و تنها تفاوت این واحدها در توانایی‌ها و قابلیت‌های نسبی‌شان است که قابل تغییر می‌باشد.

روابط ریاض و واشنگتن در رابطه با تحولات یمن

روابط هفت دهه‌ای ایالات متحده و عربستان، بر مبنای نفت و بعنوان رابطه بزرگترین تولیدکننده و بزرگترین مصرف‌کننده نفت در جهان، تعریف می‌شود. تولید نفت و ثبات قیمت آن و نقش عربستان بعنوان تولیدکننده شناور و ثبات دهنده در بازار جهانی نفت، این کشور را به متحدی استراتژیک برای ایالات متحده تبدیل کرد و در نتیجه حفظ امنیت این پادشاهی، به یکی از منافع حیاتی واشنگتن تبدیل شد. البته جایگاه عربستان در جهان عرب و جهان اسلام نیز در رویکرد راهبردی آمریکا نسبت به عربستان، بسیار با اهمیت تلقی می‌شود.

عربستان همواره خواستار یمنی ضعیف در همسایگی خود بوده تا از این راه بتواند اهداف خود را در جنوب شبه جزیره دنبال کند. از مهمترین این اهداف دسترسی آسان به تنگه باب‌المندب و خلیج عدن می‌باشد. برعکس نگاه عربستان، نگاه ایالات متحده به حکومت آینده یمن نگاهی مبتنی بر حفظ ثبات و گذار این کشور به سوی دموکراسی می‌باشد. در انقلاب اخیر یمن نیز این دخالت‌ها به شکل بسیار بارزی ادامه داشت؛ بگونه‌ای که روند تحولات این کشور را از خواسته‌های حداکثری مخالفین به سمت خواسته‌های آمریکا و متحدین منطقه‌ای‌اش (عربستان) سوق داد و نظام سیاسی آن بگونه‌ای تغییر یافت که اصل نظام حفظ شده و فقط عبدالله صالح از قدرت کناره‌گیری کرد (احمدیان و زارع، پیشین: ۸۴).

پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، دگرگونی‌هایی در روابط واشنگتن با ریاض صورت گرفت و به فشارهایی انجامید که آمریکا برای پیشبرد اصلاحات سیاسی و اجتماعی بر رژیم سعودی وارد ساخت. مجموعه این فشارها در قالب چند ابتکار، که شاخص‌ترین آنها ابتکار خاورمیانه بزرگ بود، اعمال شد. اما این سیاست نوین و ابتکارهای واشنگتن برای پیشبرد اصلاحات در خاورمیانه، افزون بر مشکلاتی که در پرداختن به مسائل مربوط به اصلاحات در خاورمیانه داشتند، در تعامل با رژیم‌های حاکم بر کشورهای عربی نیز با مشکلات اساسی روبرو شدند. امری که طبعاً بر سیاست نوین اوباما در منطقه اثرگذار بود. دولت اوباما با توجه به مسائل عدیده پیش‌روی آمریکا در خاورمیانه، در ژوئن ۲۰۰۹، در سخنرانی معروف خود در قاهره خطاب به جهان اسلام، رسماً با اعلام اینکه هر کشور باید با توجه به شرایط خاص خود قدم در راه اصلاحات سیاسی و آزادسازی بگذارد، به وضوح از سیاست دستورالعمل آزادی بوش دست کشید. سیاستی که کاربرد زور را برای روی کار آوردن نظام‌های دموکراتیک تجویز می‌کرد. البته این عقب‌نشینی اوباما به معنای دوری وی از پیشبرد اصلاحات در خاورمیانه نبود، بلکه بنابر سنت حزب دموکرات، فشارها برای پیشبرد چنین اصلاحاتی، البته بدون تهدید، ادامه یافت.

اما قیام‌های عربی، موضع ایالات متحده در قبال متحدان خاورمیانه‌ای خویش را تغییر داد. سخنرانی اوباما در می ۲۰۱۱، تردید اندکی در مورد جهت‌گیری نوین سیاست آمریکا در خاورمیانه برجای گذاشت. وی به صراحت از متحدان خود در یمن و بحرین انتقاد کرد، اما مسئله عربستان مسکوت ماند. عدم اشاره به دگرگونی‌های عربستان دو دلیل اساسی داشت: نخست آنکه اعتراضات در این کشور بسیار محدود بود و به سرعت کنترل شد و به سرعت در میان سایر قیام‌های گسترده عربی و اخبار و تحلیل‌های مربوط به آنها، ناپدید شد. دوم آنکه دگرگونی‌های خاورمیانه، تأثیری بر میزان اهمیت عربستان و نفت آن و جایگاه و سیاست این کشور در بازار جهانی نفت نداشته است. عربستان همچنان برای واشنگتن مهم است و در آینده نیز مهم خواهد بود. با این حال و به‌رغم عدم یاد کردن از عربستان، برخی برآنند که اوباما بطور غیرمستقیم پیام‌هایی

برای عربستان ارسال کرد. اواما اعلام کرد که حمایت از اصلاحات در منطقه مورد توجه قانون ما قرار ندارد- امروز من این را روشن می‌سازم که این امر اولویتی اساسی می‌باشد که باید به اعمال واقعی ترجمه شد. در واقع ایالات متحده برای اولین بار حرکت در راستای منافع خود را با بهره‌گیری از ابزارهای دموکراتیک در پی گرفته است. پس از روشن شدن خطرات حمایت از اقتدارگرایان برای منافع آمریکا، این کشور حمایت از اصلاح و آزادسازی را ابزار مناسب تحقق اهداف خود در منطقه می‌داند. در واقع پیگیری منافع استراتژیک، برخلاف گذشته، از طریق فشار برای پیشبرد ارزش‌های دموکراتیک و حمایت از خواسته‌های مردمی از سوی واشنگتن دنبال می‌شود. اما سعودی‌ها سیاست نوین اواما را ناشی از درک ناقص وی از حقایق جهان عرب می‌دانند. حاکمان سعودی معتقدند که پشتیبانی ایالات متحده از دموکراسی، ساده‌لوحانه، خطرناک و تهدیدی وجودی علیه پادشاهی‌های خلیج فارس است. از این منظر، سعودی‌ها اواما را نه بعنوان یک متحد، بلکه بعنوان یک تهدید می‌نگریستند (Indyk, 2011). ریاض در حال ترسیم سیاستی مستقل از واشنگتن است تا در صورت مواجه شدن با تحولاتی به حجم قیام مصر و رویگردانی واشنگتن از آل سعود و یا سایر کشورهای عضو شورای همکاری، بتواند خود به مقابله با بحران بپردازد. پیشتر گزارش‌هایی در مورد اتخاذ تدابیری برای ورود سربازان پاکستانی برای سرکوب قیام گسترده احتمالی در کشورهای شورای همکاری منتشر شد. سعودی‌ها نشانه‌هایی در این معنا می‌فرستند که اگر ایالات متحده از دموکراسی در خاورمیانه حمایت کند، دیگر نمی‌تواند بر پیوندش با ریاض (نفت) حساب کند (Nasr, 2011). در واقع استراتژی اتخاذ شده از سوی عربستان برای رویارویی با قیام‌های عربی، بزرگترین چالش در مقابل جهت‌گیری نوین ایالات متحده می‌باشد. تاکنون هر دو طرف از گسترش اختلافات خود در مورد تحولات منطقه امتناع کرده‌اند، اما باتوجه به گسترش موج تغییر در جهان عرب، به نظر می‌رسد در آینده چالش‌های روابط ریاض-واشنگتن بیش از پیش نمودار شود.

نتیجه‌گیری

در دنیای امروز اگرچه استفاده از انرژی‌های نوین و جایگزین نفت روز به روز بیشتر شده است، با این حال منابع انرژی نفت و گاز از اهمیت ویژه‌ای در تأمین بخش عظیمی از مصارف انرژی دارد. در این میان برخی از کشورها با اتکا به این منابع انرژی در عرصه جهانی مطرح هستند. عربستان سعودی بعنوان دارنده بزرگترین ذخایر نفت در منطقه خاورمیانه و جهان به شمار می‌رود. نفت عربستان یکی از تأثیرگذارترین عوامل بر اقتصاد جهانی شناخته می‌شود. رشد فزاینده تقاضای جهانی برای نفت موجب گردیده است که این کالای استراتژیک

به یکی از ملزومات اساسی کشورهای صنعتی و عاملی تعیین کننده در آینده قدرت محسوب گردد. از همین رو تلاش برای تأمین و تضمین انرژی همواره مورد توجه قدرت‌های بزرگ بوده است. حال عربستان بعنوان بزرگترین صادر کننده نفت، نقشی تعیین کننده در اقتصاد جهانی ایفا می‌کند و در واقع بازارهای سرمایه‌داری جهان ثبات خود را با ثبات تولید نفت در عربستان در هم تنیده یافته‌اند. دبا وقوع بهار عربی در کشورهای منطقه، یمن نیز دستخوش تحولات تازه‌ای شد و مردم این کشور با تشکیل یک جنبش مردمی رژیم علی عبدالله صالح را به چالش کشیدند. متعاقب بهار عربی عملاً این کشور چندپاره شده و گروه‌ها و جریانات مختلفی در مناطق گوناگون کشور در قدرت هستند. در برخی مناطق مانند صنعا، حوثی‌ها حضور دارند و مناطق دیگر مانند عدن در کنترل طرفداران منصور هادی است و جنگ داخلی کشور را فراگرفته است. برخی مناطق هم توسط قبایل و یا جریانات القاعده و تکفیری کنترل می‌شود. ارتش عملاً چندپاره شده و گروه‌های مختلف مسلح در این کشور نقش‌آفرینی می‌کنند. منازعه شدید قدرت بین احزاب، جریانات و قبایل گوناگون اوضاع سیاسی یمن را بغرنج کرده است. گذشته از اینها عملیات عربستان سعودی و متحدانش در طرفداری از دولت منصور هادی نیز اوضاع را پیچیده‌تر کرده است. ناامنی در کشوری کوچک به نام یمن به این دلیل دارای اهمیت است که این کشور عربی برای قدرت‌های منطقه‌ای به ویژه عربستان سعودی و تا حدودی ایران و همچنین قدرت‌های فرامنطقه‌ای مهم و راهبردی تلقی می‌شود. عربستان سعودی همواره به دلایل تاریخی، سیاسی، اجتماعی و امنیتی نگاه ویژه‌ای به تحولات یمن داشته است. به هر حال در روندی پیچیده و با مدیریت شورای همکاری خلیج فارس و حمایت آمریکا، منصور هادی جانشین عبدالله صالح شد. با این حال اختلاف بین جریانات مختلف تداوم یافت. ناکامی دولت منصور هادی در تقسیم قدرت میان گروه‌های معترض سبب افزایش تحركات شیعیان یمنی شد. همزمانی این موضوع با تقویت نیروهای القاعده در جنوب این کشور به تشدید ناآرامی و ناامنی در یمن منجر شد.

در چنین شرایطی منصور هادی که از سوی کشورهای غربی پشتیبانی می‌شد استعفا داد. اما استعفای او توسط پارلمان پذیرفته نشد. منصور هادی پس از گریختن، از جامعه بین‌المللی و متحدان عرب خود خواست تا در یمن دخالت نظامی کنند. با تسلط حوثی‌ها بر مناطق شمالی یمن و پیشروی آنها به سوی جنوب یمن، شورای امنیت سازمان ملل متحد با پشتیبانی عربستان سعودی ایالات متحده و انگلیس قطعنامه ۲۲۱۶ را تحت فصل هفتم منشور ملل متحد در ۱۴ آوریل ۲۰۱۵ صادر کرد و عربستان سعودی نیز حملات هوایی خود به یمن را در ۲۵ مارس ۲۰۱۵ آغاز نمود. بررسی اوضاع داخلی عربستان سعودی نشان می‌دهد که این کشور هم در معرض طوفان‌های تغییر قرار دارد و نمی‌تواند استبداد کنونی را تحمل کند. سران آل سعود که مدعی بودند تخت حکومتی‌شان از تغییر و تحولات ناشی از بهار عربی مصون است با چالش‌های بسیاری

دست و پنجه نرم می‌کنند. فقر، بی‌عدالتی، اندیشه استبدادی و اختلاف در دستگاه حکومتی باعث شده است که هر روز این کشور شاهد تظاهرات مردمی باشد. بخشی از این اعتراض‌ها مذهبی بوده و بخشی دیگر مربوط به مسائل سیاسی است که در ریاض، جده، مکه و مدینه اتفاق می‌افتد. واقعیت این است که در حوادث یمن دو گروه در مقابل هم قرار گرفتند. از یک طرف مردم یمن قرار داشتند که خواهان به دست گرفتن سرنوشت خویش بودند و در سایه بیداری اسلامی در منطقه جوانان یمن بعنوان موتور اصلی این انقلاب خواهان برچیده شدن رژیم دیکتاتوری بودند. در سوی دیگر دولت علی عبدالله صالح و طرفداران وی، عربستان و آمریکا قرار داشتند. عربستان بطور سنتی در مرکز محافظه‌کاری منطقه و مأمین دیکتاتورها بوده و همین امر علت اصلی حمایت و دخالت عربستان در یمن می‌باشد.

یمن بیش از هر چیز از این منظر برای عربستان اهمیت دارد که می‌تواند شرایط داخلی این کشور را در معرض خطر قرار دهد. همانگونه که گفته شد، برقرار شدن الگوهای بر مبنای نوعی تکثرگرایی سیاسی یا حکومت جمهوری در همسایه جنوبی این کشور، همواره یک عامل مزاحم برای پادشاهی سعودی بوده است. این موضوع در کنار اختلافات سرزمینی که به بیش از ۷۰ سال پیش باز می‌گردد، مجموعه‌ای شامل دو عامل ایدئولوژی و ژئوپلیتیک را شکل می‌دهد. باتوجه به موارد مطرح شده در بخش‌های پیش شاید این مسأله به این موضوع برمی‌گردد که یمن بعنوان همسایه عربستان و یکی از کشورهای شبه جزیره عربستان، از نظر آل‌سعود همواره یکی از فوری‌ترین تهدیدات بالقوه خارجی بوده است. در پاسخ به این تهدید، سعودی‌ها با وجود تلاش برای افزایش نفوذ در عرصه داخلی یمن بیش از آنکه به دنبال به پیش بردن دستورکار خود در یمن باشند، تلاش کرده‌اند از نفوذ دیگر بازیگران در این کشور جلوگیری کنند. پیگیری سیاست نفوذ و یمن ضعیف در عرصه سیاسی یمن، عنصر تداوم در استراتژی عربستان نسبت به یمن بوده است و برای دستیابی به این هدف سعودی‌ها از دو ابزار دیپلماسی دلار و همراه کردن قبایل استفاده کرده‌اند.

فهرست منابع

فارسی:

- ۱- احمدی، وحیده (۱۳۹۴)، «تجاوز عربستان به یمن: اهداف و چشم‌انداز»، ماهنگار راهبردی دیده‌بان امنیت ملی، ش ۳۷.
- ۲- احمدیان، حسن (۱۳۹۰)، عربستان سعودی و قیام ملت‌های عرب؛ رویکردها و چالش‌ها، تهران: معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی، مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.

- ۳- احمدیان، حسن و زارع، محمد (۱۳۹۰)، «استراتژی عربستان در برابر خیزش‌های جهان عرب»، فصلنامه ره‌نامه سیاست‌گذاری، س ۲، ش ۲.
- ۴- اسدی، علی‌اکبر (۱۳۹۴)، «مداخله نظامی سعودی در یمن: در جستجوی امنیت یا پرستیژ»، وبسایت ابرار معاصر تهران.
- ۵- برزگر، کیهان (۱۳۹۲)، **تحولات عربی، ایران و خاورمیانه**، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- ۶- ترابی، طاهره (۱۳۹۰)، «آمریکا و ثبات خلیج‌فارس در روند رقابت‌های ژئوپلیتیکی ایران-عربستان»، فصلنامه دیپلماسی صلح عادلانه، ش ۵.
- ۷- جعفری ولدانی، اصغر و نجات، سیدعلی (۱۳۹۲)، «نقش قدرت‌های منطقه‌ای در بحران سوریه»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، س ۲۰، ش ۴.
- ۸- جوکار، مهدی (۱۳۹۳)، «بررسی نقش آمریکا و عربستان در یمن»، پایگاه تحلیلی و تبیینی برهان.
- ۹- رضایی، نیما (۱۳۹۴)، «ائتلاف بی‌سابقه علیه یمن؛ چشم‌انداز و آینده»، مجله دیپلمات، ش ۲.
- ۱۰- سجادی‌پور، محمدکاظم (۱۳۹۰)، «تحلیل استراتژی آمریکا در یمن وزن‌های ناهم‌سنگ»، فصلنامه همشهری دیپلماتیک، ش ۴۸.
- ۱۱- صادقی، حسین و احمدیان، حسن (۱۳۸۹)، «دگرگونی جایگاه منطقه‌ای یمن: امکانات و چالش‌ها»، فصلنامه راهبرد، س ۱۹، ش ۵۶.
- ۱۲- عطارزاده، مجتبی (۱۳۸۰)، «یمن و چالش با عربستان: اعمال حاکمیت ملی ابزار هویت مستقل»، نشریه مطالعات خاورمیانه، ش ۲۷.
- ۱۳- مدنی، مهدی و هواسی، حسین (۱۳۹۳)، «رفتارشناسی سیاست خارجی عربستان در قبال مصر و بحرین بعد از انقلاب‌های عربی»، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، س ۱۱، ش ۳۹.
- ۱۴- نجات، سیدعلی و دیگران (۱۳۹۵)، «راهبرد عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران در قبال بحران یمن»، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، س ۹، ش ۹۹.
- ۱۵- نیاکوئی، سیدامیر (۱۳۹۱)، **کالبدشکافی انقلاب‌های معاصر در جهان عرب**، تهران: نشر میزان.

لاتین:

1- Bankston, Catl (2003). World Conflicts, Asia and the Middle East. Diane S. Marton, Arlington County Library.

- 2- Barzegar, Kayhan (2012). The Arab Spring and the Balance of Power in the Middle East. *Belfer Center for Science and International Affairs*. October 30.
- 3- Blumi, Isa. (2011). *Chaos in Yemon: Societal Collapse and the New Authoritarianism*. Routledge.
- 4- Cordesman, Anthony. (2015). *American, Saudi Arabia and the Strategic Importance of Yemen*. Washington DC: Center for Strategic and International Studies.
- 5- Indyk, Martin (2011). Amid the Arab Spring, Obama s dilemma over Saudi Arabia. *The Washington Post*. (<http://www.washingtonpost.com>).
- 6- Katz, Mark M (1992). Yemeni Unity and Saudi Security. *Middle East Policy*. Vol.1. Issue.1.
- 7- Lynch, M. (2012). *The Arab Uprising: The Unfinished Revolutions of the New Middle East*. New York: Public Affairs.
- 8- Nasr, Vali (2011). Will the Saudis kill the Arab Spring. www.bloomberg.com
- 9- Salisbury, Peter (2015). Yemen's former president Ali Abdullah Saleh behind Houthis' rise. *Financial Times*.
- 10- Zubairy, fouad (2012). Us. Arabia fears from yemens revolution the extend to the Riyadh. *Middle east online*.

